

فوتبال و الگوی دیپلماسی هوشمند؛ کشورهای حوزه خلیج فارس

امیر مهدی علوی^۱

^۱ دانشجوی دکتری، روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

چکیده

منطقه خلیج فارس به دلیل موقعیت استراتژیک و منابع عظیم انرژی، با چالش‌های ژئوپلیتیکی، هویتی و اقتصادی روبرو است. رقابت‌های منطقه‌ای، تضادهای هویتی ایرانی-اسلامی و عربی-اسلامی و مداخلات فرامنطقه‌ای، این منطقه را به سیستمی پیچیده و آشوبناک تبدیل کرده است. دیپلماسی هوشمند با بهره‌گیری از قدرت نرم، به‌ویژه از طریق فوتبال، فرصتی برای مدیریت این چالش‌ها و تقویت همگرایی منطقه‌ای فراهم می‌کند. این پژوهش جایگاه فوتبال را در دیپلماسی هوشمند کشورهای خلیج فارس، به‌ویژه قطر و عربستان سعودی، در چارچوب نظریه‌های پیچیدگی و آشوب بررسی می‌کند تا چگونگی استفاده از آن برای کاهش تنش‌ها، تقویت نفوذ بین‌المللی و ایجاد نظم منطقه‌ای پایدار تبیین شود. پژوهش با گونه توصیفی-تحلیلی و رویکرد کیفی انجام شد و داده‌ها از اسناد، گزارش‌های بین‌المللی و تحلیل محتوای رسانه‌ای جمع‌آوری شدند. چارچوب نظری بر اساس نظریه‌های پیچیدگی و آشوب تدوین شد و مطالعه موردی کشورهای کلیدی منطقه مورد تحلیل قرار گرفت. نتایج نشان می‌دهد که فوتبال به عنوان مجذوب‌کننده ناآشنا، الگوهای غیرخطی دیپلماسی را تقویت کرده و با میزبانی رویدادهایی مانند جام جهانی ۲۰۲۲، به کاهش تنش و برندسازی ملی کمک کرده است. سرمایه‌گذاری در باشگاه‌های بین‌المللی، نفوذ فرهنگی و اقتصادی را افزایش داده است. در نهایت، دیپلماسی فوتبال در خلیج فارس، با ایجاد شبکه‌های چندسطحی و بهره‌گیری از پویایی‌های آشوبناک، ابزاری انعطاف‌پذیر برای مدیریت بحران‌ها و تقویت همگرایی منطقه‌ای است.

واژه‌های کلیدی: دیپلماسی هوشمند، خلیج فارس، دیپلماسی فوتبال، قدرت هوشمند، پیچیدگی و آشوب

مقدمه

در دهه های اخیر، روابط بین الملل با تحولات بنیادینی در ساختار و منطق قدرت مواجه شده است؛ تحولاتی که موجب بازتعریف ابزارها و کارکردهای دیپلماسی در نظام جهانی شده اند. در این میان، مفهوم دیپلماسی هوشمند به عنوان نسل نوینی از تعاملات سیاسی و بین المللی، جایگاه ویژه ای در ادبیات سیاست جهانی یافته است. این نوع از دیپلماسی که بر هم افزایی قدرت سخت و نرم استوار است، (قاسمی، ۱۳۸۶). کشورها را قادر می سازد تا از ترکیب منابع نظامی، اقتصادی، فرهنگی و فناورانه در جهت دستیابی به اهداف استراتژیک خود بهره گیرند. منطقه خلیج فارس به عنوان یکی از کانون های ژئوپلیتیکی حساس جهان، نمونه بارزی از محیطی است که در آن دیپلماسی هوشمند نقشی تعیین کننده ایفا می کند. حضور بازیگران منطقه ای قدرتمند، رقابت های ایدئولوژیک، مداخلات فرامنطقه ای و تنش های تاریخی، سبب شده اند که دولت های این حوزه به جستجوی ابزارهای نوین برای تأمین امنیت، نفوذ و مشروعیت بین المللی بپردازند. (آقابخشی، افشاری راد، ۱۳۸۷)، در چنین بستری، فوتبال به عنوان پدیده ای جهانی و چندبعدی، به ابزاری کارآمد برای دیپلماسی هوشمند در کشورهای خلیج فارس تبدیل شده است. (بیلیس، اسمیت، ۱۳۸۸)

این ورزش با برخورداری از ظرفیت عظیم رسانه ای، شبکه های اجتماعی و جذابیت مردمی، بستری گسترده برای اعمال قدرت نرم و تصویرسازی بین المللی فراهم آورده است. در خلیج فارس، کشورهایی همچون قطر، عربستان سعودی و امارات متحده عربی با درک این ظرفیت ها، از فوتبال به مثابه ابزاری برای برندسازی ملی، نفوذ فرهنگی و مشروعیت سیاسی استفاده کرده اند. قطر با میزبانی جام جهانی ۲۰۲۲ نه تنها توانست جایگاه خود را در عرصه بین المللی تثبیت کند، (هادیان، واحدی، ۱۳۸۸) بلکه الگویی نوین از دیپلماسی ورزشی و فرهنگی را ارائه داد که در قالب نظریه «قدرت هوشمند» قابل تحلیل است. به همین ترتیب، عربستان با خرید باشگاه نیوکاسل یونایتد و سرمایه گذاری در لیگ داخلی، درصدد بازتعریف چهره خود به عنوان کشوری مدرن و باز در جهان است. این اقدامات نشان می دهد که فوتبال در خلیج فارس به بخشی از معماری دیپلماسی هوشمند این کشورها تبدیل شده است. از منظر نظری، تحلیل پیوند میان فوتبال و دیپلماسی در خلیج فارس، مستلزم به کارگیری چارچوب های مفهومی چندلایه ای است. نظریه های پیچیدگی و آشوب ابزارهای تحلیلی مناسبی برای درک این پدیده فراهم می کنند. در چارچوب نظریه پیچیدگی، روابط بین الملل همچون سیستمی غیرخطی و چندسطحی در نظر گرفته می شود که در آن کنش های خرد می توانند پیامدهای کلان و غیرقابل پیش بینی ایجاد کنند. بر این اساس، فوتبال به مثابه «مجنوب کننده ناآشنا» در فضای دیپلماتیک خلیج فارس عمل می کند و از طریق ایجاد شبکه های جدید ارتباطی، تعاملات فرهنگی و رقابت های اقتصادی، موجب پدید آمدن الگوهای غیرخطی همگرایی می شود. نظریه آشوب نیز با تأکید بر «اثر پروانه ای»، توضیح می دهد که چگونه یک رویداد کوچک، مانند یک مسابقه یا میزبانی ورزشی، می تواند تحولات سیاسی گسترده ای را در پی داشته باشد. نمونه های تاریخی، نظیر بهبود روابط قطر و عربستان پس از میزبانی مشترک رویدادهای فوتبالی، مصداق عینی چنین اثراتی هستند.

در این چارچوب، دیپلماسی فوتبال را می توان به عنوان بخشی از دیپلماسی عمومی تعریف کرد که از طریق آن دولت ها تلاش می کنند پیام ها، ارزش ها و فرهنگ خود را به ملت های دیگر منتقل کرده و درک متقابل ایجاد کنند. کشورهای خلیج فارس با بهره گیری از ظرفیت های فوتبال، کوشیده اند تا تصویر خود را در افکار عمومی جهان بازسازی کنند؛ تصویری که پیش تر با مفاهیمی چون نفت، جنگ، و محافظه کاری سیاسی گره خورده بود. در این میان، رسانه های بین المللی، سرمایه گذاری در باشگاه های اروپایی، و میزبانی رویدادهای جهانی، سه رکن اصلی این راهبرد به شمار می آیند. فوتبال در این منطقه نه تنها موجب تقویت قدرت نرم شده، بلکه امکان دیپلماسی چندسطحی و شبکه ای را نیز فراهم کرده است؛ دیپلماسی ای که بازیگران غیردولتی، بخش خصوصی و نهادهای فرهنگی را نیز درگیر می کند. از سوی دیگر، با شکل گیری نهادهای فراملی فوتبالی نظیر

فدراسیون فوتبال کشورهای عرب خلیج فارس و اتحادیه باشگاه‌های خلیجی، نوعی همگرایی ساختاری و کارکردی در حال شکل‌گیری است که به انسجام منطقه‌ای و کاهش تنش‌های سیاسی کمک می‌کند. این نهادها ضمن ایجاد قواعد و هنجارهای مشترک، بستر تعامل مستمر و مدیریت تعارضات میان کشورها را فراهم آورده‌اند. در نتیجه، فوتبال به یکی از مؤثرترین ابزارهای «دیپلماسی شبکه‌ای» در منطقه‌ای تبدیل شده است که پیش‌تر به واسطه رقابت‌های ژئوپلیتیک شناخته می‌شد.

با توجه به این ملاحظات، پژوهش حاضر با هدف بررسی نقش فوتبال در الگوی دیپلماسی هوشمند کشورهای خلیج فارس، در پی آن است که با استفاده از رویکرد توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر نظریه‌های پیچیدگی و آشوب، سازوکارهای اثرگذاری فوتبال بر مناسبات سیاسی و دیپلماتیک منطقه را تبیین کند. مسئله محوری این پژوهش آن است که ۱- چگونه فوتبال، به عنوان یک پدیده اجتماعی و فرهنگی جهانی، به ابزاری برای قدرت هوشمند در نظام دیپلماسی کشورهای خلیج فارس تبدیل شده است؟ تحلیل این موضوع می‌تواند نه تنها به درک عمیق‌تر از پویایی‌های جدید در سیاست خلیج فارس کمک کند، بلکه افق‌های تازه‌ای برای فهم نقش ورزش در تحولات ژئوپلیتیکی قرن بیست‌ویکم بگشاید.

مبانی نظری

دیپلماسی هوشمند

عبارت دیپلماسی هوشمند در دکترین سیاست خارجی کشورها، نخستین بار توسط هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه وقت آمریکا، در زمان آغاز به کار دولت اول باراک اوباما مطرح شد و به ادبیات سیاسی جهانی راه یافت. استفاده از ابزارهای مختلف در دیپلماسی بین‌الملل به دلیل وجود مسائل و بحران‌های فراوان، امری ضروری و بدیهی است. به نظر می‌رسد که برای پاسخگویی به تحولات تاریخی و نیازهای سیاسی، اتخاذ موضع مناسب در هر مورد اهمیت زیادی دارد. (ولف، روزن، ۱۳۸۴)، این تغییرات را می‌توان به عنوان تلاشی از سوی نظام بین‌الملل برای پاسخ به نیازهای ارتباطات سیاسی در نظر گرفت و باید به سرعت و دقت به این سه نیاز توجه کرد. در کنار دیپلماسی، ابزارهای قدرتمند دیگری مانند اقتصاد، قدرت نظامی و فرهنگ وجود دارند که می‌توانند به تقویت دیپلماسی کمک کنند. این ابزارها به یکدیگر وابسته‌اند و می‌توانند در بهبود شرایط دیپلماتیک نقش مهمی ایفا کنند. اقتصاد قوی می‌تواند دیپلماسی یک کشور را تقویت کند، در حالی که وابستگی اقتصادی ممکن است شرایط آن کشور را در مذاکرات دیپلماتیک تضعیف کند. (نجابت، کوشکی، ۱۳۹۷)، تبلیغات مؤثر و حساب‌شده نیز می‌تواند زمینه‌های لازم برای برقراری ارتباطات دیپلماتیک را فراهم آورد. از سوی دیگر، تبلیغات نادرست یا ضعیف ممکن است کشور را قبل از شروع مذاکرات به چالش بکشد. در بسیاری از مذاکرات، وجود اطمینان و ثبات می‌تواند به نفع یک کشور باشد و شرایط ترس و تسلیم را برای طرف مقابل ایجاد کند. (موسوی زارع، ۱۴۰۰)، اگر فرهنگ و ایدئولوژی به درستی گسترش یابند و از رسانه‌ها و تبلیغات به خوبی بهره‌برداری شود، می‌توانند به تقویت دیپلماسی کمک کنند. دیپلماسی هوشمند به معنای هم‌افزایی میان قدرت نرم و قدرت سخت است و به کارگیری تمامی ظرفیت‌ها به منظور کشف ابعاد مختلف این نوع دیپلماسی، تأثیر قابل توجهی بر میزان اختیارات دیپلمات‌ها دارد. با توجه به تکنیک‌های روزآمد، (بیژنی، ۱۳۸۴)، این دیپلماسی می‌تواند به شکل دقیق‌تر، صحیح‌تر و آسان‌تری به شناسایی ظرفیت‌های موجود برای اتخاذ تصمیمات کاربردی کمک کند. به ویژه در زمینه کشف منافع و راه‌های دستیابی به آن‌ها، به ویژه در حوزه امنیت ملی، موفق‌تر خواهد بود. واقع‌گرایان بر این باورند که تمامی دولت‌ها دارای درکی منطقی از صحنه سیاست بین‌الملل هستند و هر یک از آن‌ها سعی می‌کنند از مواجهه با بدترین وضعیت‌ها پرهیز کنند. بنابراین، با استفاده از دیپلماسی هوشمندانه می‌توان در راستای تحقق اهداف و تأمین منافع ملی اقدام کرد. در این مکتب، دیپلماسی موفق همواره به عنوان یک قهرمان بزرگ شناخته می‌شود. این موفقیت تنها از طریق بهره‌گیری از خرد و عقلانیت استراتژیک در عرصه سیاست بین‌الملل به دست می‌آید. در گذشته، به کارگیری قدرت سخت و نرم به گونه‌ای بود که قدرت سخت را محدود به شرایط جنگی و قدرت نرم را بیشتر در شرایط صلح و آرامش می‌دانستند. در حالی که چالش‌ها، تهدیدها و منازعات نه تنها شامل ابعاد نرم می‌شوند، بلکه ابعاد سخت قدرت را نیز

تحت تأثیر قرار می دهند. به کارگیری این دو نوع قدرت به طور همزمان و در شرایط جنگ و صلح امری مرسوم است. استفاده از این قدرت های متنوع و گوناگون، تهدیدهای جدی و هوشمندی را به وجود آورده است که به عنوان تهدیدهای هوشمند شناخته می شوند. برخی بر این باورند که دیپلماسی هوشمند به حوزه های تجاری و زیست محیطی نیز مرتبط است. (نجابت، کوشکی، ۱۳۹۷).

قدرت هوشمند

دیپلماسی همگراکننده به عنوان دیپلماسی هوشمند، بر اساس منطق شبکه ای و دینامیک مبتنی بر قدرت هوشمند شکل می گیرد. با شکل گیری سازه های شبکه ای در سیستم بین الملل و تبدیل این نوع از سیستم به شبکه ای از شبکه های متداخل و تغییر قدرت از نوع سخت یا نرم به قدرت ارتباطی-هوشمند، دیپلماسی هوشمند رویش کرده است که دو محور اساس سازه شبکه ای و قدرت هوشمند، آن را تعریف می کنند. بر این اساس، مدل نظری پژوهش از چهار بخش تشکیل شده است: بخش اول به تحول سیستم بین الملل و شکل گیری گونه های جدیدی، از جمله سیستم های پیچیده با عنوان سیستم های غیرخطی و هوشمند، مربوط است که الگوریتم ها و قواعد تازه را برای دیپلماسی مطرح کرده است. به همین سبب، در قالب مدل تحول سیستم بین الملل و الگوریتم های نوین آن طرح می شود. مهم الگوی سیستم نوین، اهمیت یافتن ارتباطات و شبکه ای شدن آن است. این امر، باعث تحول قواعد سیستمی شده، همچنین، تحول در کارگزاران، تحول در دینامیک ها و تحول در چرخه ها را سبب می شود. از سوی دیگر، می توان گونه بندی جدیدی را از قواعد و اصول چنین سیستم هایی ارائه کرد که غیر خطی شدن سیستم، نبود تناسب میان ورودی و خروجی، شاخه ای شدن نظم سیستمی، وابستگی حساس، تعدد نقاط تعادلی یا اصل مکان های فازی و تکاملی بودن نظم از مهم ترین آنهاست^۱ (ربیعی، ۱۳۹۳).

بخش دوم به تحول الگوی نظم در چنین سیستم هایی، مربوط است که بر اساس مفهوم نظم طرح شده است. این مفهوم در قالب تحول الگوهای نظم از الگوی نظم و ستفالیایی به نظم کثرت گرایانه، در ادامه نظم جهان شمول و در نهایت به نظم هوشمند مطرح شده است. اساس بحث در قالب دو گونه کلی نظم خطی و غیر هوشمند و نظم غیرخطی و هوشمند بررسی می شود و مهم ترین ویژگی الگوی نظم هوشمند، تبعیت از قواعد پیچیدگی است که در این حالت نظم شاخه ای می شود. شاخه ای شدن نظم بر اساس قواعد خاص سیستم های پیچیده نظیر: وابستگی حساس، تعدد نقاط تعادلی، تکاملی بودن و خود ساماندهی صورت می پذیرد. بخش سوم، منطقه گرایی و همگرایی منطقه ای است که یکی از مهمترین موضوعها در روابط بین الملل به شمار می آید. تحول منطقه به عنوان خرده سیستمی از سیستم بین الملل، تابعی از تحول سیستم کل است. پیچیدگی سیستم بین الملل، پیچیدگی نظم های منطقه ای را نیز در پی داشته است؛ به عبارتی، سیستمهای منطقه ای نیز تابعی از قواعد پیچیدگی خواهند بود. بخش چهارم به سازوکارهای (مکانیسمهای) پیوند میان دیپلماسی هوشمند و همگرایی منطقه ای، مربوط است. همانطور که گفته شد، در وضعیت پیچیدگی، سیستمها تکامل خواهند یافت؛ موضوع اصلی در این است که «دیپلماسی به عنوان بخشی از حوزه گسترش رفتارها چه پیوندی با همگرایی و ادغام منطقه ای دارد؟». دیپلماسی هوشمند با تمرکز بر مدیریت شکل گیری شبکه ها و تحول آنها، تمرکز بر الگوریتم پیچیدگی همگرایی منطقه ای را در قالب همگرایی شبکه ای امکانپذیر می کند. مهمترین ویژگی مربوط به دیپلماسی هوشمند، شبکه ای بودن دیپلماسی یا به عبارتی، روابط درون سیستم یا واحد با واحد است؛ در همین راستا تأکید بر اصول توازن سازی، همپایان سازی، شاخه ای کردن نظم و چندسطحی بودن بازنمایی راهبردی در سیستمهای شبکه ای به این موضوع مهم کمک می کند که می توان به صورت کلی، موارد صدر اشاره را در قالب تصویری که در ادامه می آید به تصویر کشید^۲ (نجابت، کوشکی، ۱۳۹۷).

پیچیدگی و آشوب

نظریه آشوب به عنوان یکی از شاخه‌های بنیادین ریاضیات غیرخطی و فیزیک نظری، چارچوب تحلیلی منحصر به فردی را برای درک پدیده‌های پیچیده و غیرقابل پیش‌بینی در حوزه روابط بین‌الملل ارائه می‌دهد که بنیان‌های فهم سنتی از نظم و بی‌نظمی در سیستم‌های سیاسی را به چالش می‌کشد. این نظریه که در دهه‌های میانی قرن بیستم توسط ریاضی‌دانان و فیزیک‌دانانی چون ادوارد لورنز، میشل فایگن‌بام، و استیون اسمیل توسعه یافت، بر مبنای کشف این واقعیت استوار است که سیستم‌های قطعی نیز می‌توانند رفتاری کاملاً غیرقابل پیش‌بینی از خود نشان دهند که این امر چالش جدی علیه دیدگاه‌های مکانیکی و خطی در تحلیل پدیده‌های طبیعی و اجتماعی محسوب می‌شود. مفهوم حساسیت نسبت به شرایط اولیه، که تحت عنوان اثر پروانه نیز شناخته می‌شود، هسته مرکزی نظریه آشوب را تشکیل می‌دهد و بیان می‌کند که تغییرات بسیار کوچک در پارامترهای اولیه یک سیستم می‌توانند منجر به تغییرات عظیم و غیرمتناسب در رفتار بلندمدت سیستم گردند. این ویژگی در سیستم‌های بین‌المللی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد، زیرا نشان می‌دهد که حوادث به ظاهر جزئی و محدود، می‌توانند زنجیره‌ای از واکنش‌ها را برانگیزند که منجر به تحولات بنیادین در ساختار نظام بین‌الملل شوند. (بیلیس، اسمیت، ۱۳۸۸)، تجربیات تاریخی همچون جرقه جنگ جهانی اول پس از ترور شاهزاده فرانسیس فردیناند یا آغاز انقلاب‌های عربی از خودسوزی محمد بوعزیزی، نمونه‌هایی از این حساسیت نظام‌های سیاسی نسبت به تغییرات کوچک محسوب می‌شوند. مفهوم مجذوب‌کننده‌های ناآشنا در نظریه آشوب، الگوهای پیچیده و خودشبهت را در رفتار سیستم‌های آشوبناک توصیف می‌کند که علی‌رغم عدم قابلیت پیش‌بینی مسیر دقیق سیستم، امکان شناسایی محدودیت‌های کلی حرکت سیستم را فراهم می‌آورد. (Al Jazeera, ۲۰۲۱) در حوزه روابط بین‌الملل، این مفهوم می‌تواند برای تبیین الگوهای تکراری در رفتار کشورها، چرخه‌های قدرت، و تحولات دوره‌ای در نظام بین‌الملل مورد استفاده قرار گیرد. مجذوب‌کننده‌های ناآشنا نشان می‌دهند که حتی در شرایط آشوبناک، سیستم‌ها دارای ساختارهای پنهان و الگوهای تکراری هستند که شناخت آن‌ها امکان درک بهتر از رفتار سیستم را فراهم می‌آورد.

اصل خودسازمان‌دهی در نظریه آشوب، توانایی سیستم‌ها برای ایجاد نظم و ساختار از درون خود، بدون نیاز به کنترل خارجی را توصیف می‌کند. (Al Jazeera, ۲۰۲۱) این مفهوم در تحلیل نحوه شکل‌گیری نهادهای بین‌المللی، رژیم‌های بین‌المللی، و هنجارهای حاکم بر روابط میان کشورها اهمیت فراوانی دارد. خودسازمان‌دهی نشان می‌دهد که چگونه بازیگران بین‌المللی، از طریق تعاملات تکراری و فرآیندهای یادگیری جمعی، قادر به ایجاد ساختارهای همکاری و نظم‌های نوین هستند که فراتر از مجموع اجزای تشکیل‌دهنده آن‌ها عمل می‌کنند. مفهوم نقاط تکین یا آستانه‌های تحول در نظریه آشوب، لحظاتی را توصیف می‌کند که سیستم در آن‌ها دچار تغییرات بنیادین و ناگهانی می‌شود و از حالتی به حالت دیگر منتقل می‌گردد. در روابط بین‌الملل، این نقاط می‌توانند نماینده لحظات تاریخی باشند که در آن‌ها نظام بین‌الملل دستخوش تحولات عمیق قرار می‌گیرد. (Al-Dosari, ۲۰۲۱) فروپاشی نظام وستفالیایی، پایان جنگ سرد، و ظهور نظام چندقطبی معاصر، نمونه‌هایی از این نقاط تحول محسوب می‌شوند که در آن‌ها قوانین و الگوهای حاکم بر سیستم دستخوش تغییرات بنیادین قرار گرفته‌اند. ابعاد فراکتالی و خودشبهت در نظریه آشوب، ویژگی‌های ساختاری سیستم‌های پیچیده را توصیف می‌کنند که در آن‌ها الگوهای مشابهی در مقیاس‌های مختلف تکرار می‌شوند. در تحلیل روابط بین‌الملل، این مفهوم می‌تواند برای درک تشابهات ساختاری میان سطوح مختلف تحلیل، از روابط دوجانبه تا سازمان‌های منطقه‌ای و نظام جهانی، مورد استفاده قرار گیرد. (Ali, Ghanim Nimr, ۲۰۲۵).

شورای همکاری خلیج فارس به عنوان نهاد همگرایی منطقه‌ای

شورای همکاری خلیج فارس^۱ به عنوان سازمانی منطقه‌ای که در سال ۱۹۸۱ میلادی تأسیس شد، نمونه‌ای قابل توجه از تلاش‌های همگراییانه در منطقه خاورمیانه محسوب می‌شود. این نهاد که متشکل از شش کشور عربی حاشیه خلیج فارس شامل عربستان سعودی، امارات متحده عربی، قطر، کویت، بحرین و عمان است، با هدف ایجاد هماهنگی، یکپارچگی و ارتباط میان کشورهای عضو در تمامی زمینه‌ها شکل گرفت. از منظر نظریه‌های همگرایی منطقه‌ای، این شورا را می‌توان در چارچوب رویکرد کارکردگرایی نوین تحلیل کرد که بر اساس آن، همکاری در حوزه‌های غیرسیاسی و فنی می‌تواند زمینه‌ساز همگرایی در حوزه‌های سیاسی نیز باشد. تأسیس شورای همکاری خلیج فارس در بستر تحولات ژئوپلیتیک منطقه‌ای و بین‌المللی دهه ۱۹۸۰ میلادی قابل درک است. (Lee, ۲۰۲۴) انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، آغاز جنگ ایران و عراق در سال ۱۹۸۰، تهاجم شوروی به افغانستان و تشدید رقابت‌های دو ابرقدرت در منطقه، مجموعه‌ای از چالش‌های امنیتی را پیش روی کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس قرار داد. در چنین شرایطی، ضرورت همکاری منطقه‌ای و ایجاد ساز و کارهای مشترک برای رویارویی با تهدیدات، به عنوان یک راهبرد محوری مطرح شد. به‌علاوه، وجود مشترکات فرهنگی، مذهبی، زبانی و ساختارهای سیاسی مشابه میان کشورهای عضو، زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری این سازمان منطقه‌ای را فراهم آورد. از منظر تئوریک، شورای همکاری خلیج فارس را می‌توان در قالب نظریه‌های گوناگون همگرایی منطقه‌ای مورد تحلیل قرار داد. بر اساس رویکرد نوکارکردگرایی ارنست هاس، همگرایی فرآیندی است. (Khayat, ۲۰۲۵) که طی آن کنشگران سیاسی در زمینه‌های ملی متقاعد می‌شوند وفاداری، انتظارات و فعالیت‌های سیاسی خود را به سمت مرکز جدیدی هدایت کنند که نهادها پیش بر دولت‌های ملی موجود اقتدار یا صلاحیت دارند. در این چارچوب، شورای همکاری خلیج فارس به دنبال ایجاد تدریجی نهادهای فراملی بوده که بتوانند در حوزه‌های مختلف سیاستگذاری مشترک کنند. از سوی دیگر، نظریه وابستگی متقابل پیچیده نیز چارچوبی مناسب برای تحلیل همگرایی در شورای همکاری خلیج فارس ارائه می‌دهد. بر اساس این نظریه که توسط رابرت کوهین و جوزف نای مطرح گردیده، افزایش روابط اقتصادی و اجتماعی میان کشورها، وابستگی متقابل آنها را افزایش داده و زمینه را برای همکاری‌های گسترده‌تر فراهم می‌آورد. ساختار اقتصادی مشابه کشورهای عضو شورا که عمدتاً متکی بر صادرات نفت و گاز هستند، نوعی وابستگی متقابل اقتصادی را میان آنها ایجاد کرده که به تقویت همگرایی منطقه‌ای کمک کرده است. (Davangeri, ۲۰۲۵). در سطح ساختاری، شورای همکاری خلیج فارس دارای شورای عالی به عنوان عالی‌ترین رکن تصمیم‌گیری، شورای وزیران، دبیرخانه و کمیسیون حل اختلافات است. شورای عالی متشکل از سران کشورهای عضو، مسئولیت تعیین سیاست‌های کلی شورا را بر عهده دارد و تصمیمات آن با اتفاق آرا اتخاذ می‌گردد. این ساختار نهادی، ترکیبی از رویکردهای بین‌دولتی و فراملی را منعکس می‌سازد، هرچند تا کنون وجه بین‌دولتی آن غالب بوده است. از آغاز فعالیت، شورای همکاری خلیج فارس توانسته است در حوزه‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و امنیتی، همکاری‌های منطقه‌ای را گسترش دهد. (Lee, ۲۰۲۴) در حوزه اقتصادی، ایجاد اتحادیه گمرکی در سال ۲۰۰۳، تأسیس بازار مشترک خلیج فارس در سال ۲۰۰۸، و تلاش برای ایجاد اتحادیه پولی، از جمله مهمترین دستاوردهای این سازمان محسوب می‌شود. این اقدامات در راستای تحقق همگرایی اقتصادی عمیق‌تر میان کشورهای عضو صورت گرفته است. در حوزه امنیتی، شورای همکاری خلیج فارس با ایجاد نیروی مشترک سپر شبه جزیره در سال ۱۹۸۴، تلاش کرده است توانایی‌های دفاعی مشترک را تقویت نماید. هرچند این نیرو در ابتدا کارکرد چندانی نداشت، اما به تدریج و به ویژه پس از تحولات بهار عربی و بحران بحرین در سال ۲۰۱۱، نقش فعال‌تری یافته است. علاوه بر این، همکاری در زمینه مبارزه با تروریسم، قاچاق مواد مخدر و جرایم سازمان‌یافته فراملی نیز در دستور کار این سازمان قرار گرفته است. در حوزه اجتماعی و فرهنگی، شورای

^۱ Gulf Cooperation Council

همکاری خلیج فارس اقدامات متعددی را در زمینه هماهنگ سازی نظام های آموزشی، تسهیل تردد شهروندان کشورهای عضو، به رسمیت شناختن مدارک تحصیلی و گواهینامه های حرفه ای، و برگزاری رویدادهای فرهنگی و ورزشی مشترک انجام داده است. این اقدامات به تقویت هویت مشترک خلیجی و افزایش تعاملات اجتماعی میان جوامع عضو کمک کرده است. (Delgado, ۲۰۲۴). علی رگم دستاوردهای قابل توجه، شورای همکاری خلیج فارس با چالش ها و موانع متعددی در مسیر همگرایی عمیق تر مواجه بوده است. یکی از مهمترین این چالش ها، تفاوت در دیدگاه های ژئوپلیتیک کشورهای عضو نسبت به مسائل منطقه ای و بین المللی است. اختلاف نظر در مورد نحوه تعامل با ایران، بحران های منطقه ای مانند یمن و سوریه، و روابط با قدرت های فرامنطقه ای، منجر به شکل گیری شکاف هایی در میان اعضای شورا گردیده است. بحران قطر در سال ۲۰۱۷ که منجر به قطع روابط دیپلماتیک و اعمال محدودیت های اقتصادی علیه این کشور از سوی عربستان سعودی، امارات متحده عربی، بحرین و مصر گردید، نمونه ای آشکار از چالش های فراوری همگرایی در شورای همکاری خلیج فارس بود. این بحران که تا ژانویه ۲۰۲۱ ادامه یافت، آسیب های جدی به انسجام درونی شورا وارد نمود و محدودیت های ساختاری آن در مدیریت اختلافات میان اعضا را آشکار ساخت. چالش دیگر، فقدان نهادهای فراملی قدرتمند با اختیارات تصمیم گیری مستقل است. برخلاف اتحادیه اروپا که دارای نهادهایی چون کمیسیون اروپا، پارلمان اروپا و دیوان دادگستری اروپا با اختیارات گسترده است، شورای همکاری خلیج فارس همچنان بر اساس الگوی بین دولتی و با حفظ حاکمیت کامل دولت های عضو عمل می کند. این امر سرعت و عمق همگرایی را محدود ساخته و مانع از تحقق کامل اهداف اتحادیه گمرکی و بازار مشترک گردیده است. (Chakraborty, ۲۰۲۲).

عدم توازن در اندازه، جمعیت و قدرت اقتصادی کشورهای عضو نیز بر روند همگرایی در شورای همکاری خلیج فارس تأثیرگذار بوده است. برتری عربستان سعودی به لحاظ وسعت سرزمینی، جمعیت و اقتصاد، موجب نگرانی کشورهای کوچک تر نسبت به احتمال سلطه این کشور بر تصمیمات شورا گردیده است. این نگرانی به ویژه در مورد قطر، کویت و عمان که گاه سیاست های مستقل تری را در قبال مسائل منطقه ای دنبال می کنند، قابل مشاهده است. با وجود این چالش ها، در سال های اخیر تلاش هایی برای تقویت همگرایی در شورای همکاری خلیج فارس صورت گرفته است. امضای توافقنامه العلا در ژانویه ۲۰۲۱ که به بحران قطر پایان داد، نشان دهنده اراده سیاسی کشورهای عضو برای حل اختلافات و تقویت همکاری های منطقه ای است. همچنین، چالش های مشترکی چون کاهش وابستگی به درآمدهای نفتی، مقابله با تغییرات اقلیمی، مدیریت بحران آب و امنیت غذایی، زمینه های جدیدی برای همکاری گسترده تر میان کشورهای عضو فراهم آورده است. در یک تحلیل کلان، شورای همکاری خلیج فارس را می توان یکی از موفق ترین تجارب همگرایی منطقه ای در جهان عرب و خاورمیانه ارزیابی نمود. علی رگم محدودیت ها و چالش های موجود، این سازمان توانسته است سطح قابل توجهی از هماهنگی سیاست ها و همکاری های اقتصادی را میان کشورهای عضو ایجاد نماید. با این حال، تعمیق بیشتر همگرایی نیازمند تقویت نهادهای فراملی، ایجاد مکانیسم های کارآمدتر برای حل اختلافات، و توسعه هویت مشترک خلیجی در میان شهروندان کشورهای عضو است. (Callaghan, ۲۰۲۱).

نهادهای فراملی فوتبال در خلیج فارس

نهادهای فراملی فوتبال در منطقه خلیج فارس، به عنوان ساختارهای سازمانی فرامرزی، نقش محوری در پیشبرد همکاری های ورزشی و تحقق اهداف دیپلماتیک کشورهای عضو شورای همکاری ایفا می کنند. این نهادها طی چهار دهه گذشته، با تکامل تدریجی و هدفمند، از ساختارهای ساده اولیه به مجموعه ای پیچیده و چندلایه از سازمان های تخصصی تبدیل شده اند. بررسی ساختار، کارکرد و اهداف دیپلماتیک این نهادها، دریچه ای برای فهم عمیق تر نقش فوتبال در راهبردهای دیپلماسی هوشمند منطقه ای فراهم می آورد. از منظر تئوریک، ظهور و توسعه نهادهای فراملی فوتبال در خلیج فارس را می توان در چارچوب نظریه های نهادگرایی نولیبرال و وابستگی متقابل پیچیده تحلیل نمود. بر اساس این رویکردهای نظری، نهادهای بین المللی با ایجاد قواعد، هنجارها و رویه های مشترک، هزینه های تعاملات را کاهش داده، عدم اطمینان را تقلیل می دهند و امکان همکاری

پایدار را حتی در شرایط رقابت و منافع متعارض فراهم می‌آورند. در مورد فوتبال خلیج فارس، این نهادسازی فرامرزی عرصه‌ای برای تعامل کنترل‌شده، مدیریت رقابت‌ها، و تبدیل تهدیدهای بالقوه به فرصت‌های همکاری ایجاد کرده است. اولین و مهمترین نهاد فراملی فوتبال در منطقه، فدراسیون فوتبال کشورهای عرب خلیج فارس^۲ است که در سال ۱۹۸۵ تأسیس گردید. این نهاد که در ساختار اصلی خود شامل مجمع عمومی، هیئت اجرایی، کمیته‌های تخصصی و دبیرخانه دائمی است، وظیفه سیاستگذاری کلان، برنامه‌ریزی راهبردی و هماهنگی فعالیت‌های فوتبالی در منطقه را بر عهده دارد. مجمع عمومی متشکل از رؤسای فدراسیون‌های فوتبال کشورهای عضو، عالی‌ترین رکن تصمیم‌گیری محسوب می‌شود که سالانه تشکیل جلسه داده و سیاست‌های کلان را تصویب می‌نماید. هیئت اجرایی نیز مسئولیت پیگیری و اجرای مصوبات مجمع عمومی را بر عهده دارد و با تشکیل جلسات فصلی، فرایند اجرای برنامه‌ها را رصد می‌کند (Amnesty International, ۲۰۲۲).

تحلیل ساختاری این فدراسیون نشان می‌دهد که علی‌رغم ماهیت فراملی، الگوی حکمرانی آن همچنان متأثر از رویکرد بین‌دولتی است. به عبارت دیگر، نمایندگان دولت‌های عضو نقش اصلی را در تصمیم‌گیری‌ها ایفا می‌کنند و استقلال سازمانی آن محدود است. این امر سرعت و عمق همگرایی در حوزه فوتبال را تحت تأثیر قرار داده و گاه منجر به تأثیرپذیری فرایندهای تصمیم‌گیری از تنش‌های سیاسی میان کشورهای عضو شده است. با این حال، در سال‌های اخیر و به ویژه پس از ۲۰۲۰، تلاش‌هایی برای تقویت استقلال سازمانی این فدراسیون و افزایش مشارکت بخش خصوصی و نهادهای مدنی در فرایندهای تصمیم‌سازی صورت گرفته است. دومین نهاد کلیدی، سازمان جام مجعول خلیج عربی^۳ است که در سال ۱۹۹۰ با هدف مدیریت تخصصی مهمترین تورنمنت فوتبالی منطقه تأسیس گردید. ساختار سازمانی آن شامل شورای سیاستگذاری، کمیته اجرایی، کمیته‌های تخصصی (فنی، داوران، پزشکی، رسانه، بازاریابی) و دبیرخانه است. این سازمان علاوه بر برنامه‌ریزی و برگزاری جام خلیج، مسئولیت بازاریابی، مذاکره با اسپانسرها، فروش حق پخش تلویزیونی، و مدیریت برند این رویداد را نیز بر عهده دارد. مطالعه تطبیقی عملکرد این سازمان با نهادهای مشابه در سایر مناطق جهان (مانند یوفا در اروپا) نشان می‌دهد که علی‌رغم پیشرفت‌های قابل توجه، هنوز فاصله معناداری از نظر استانداردهای مدیریتی، سطح درآمدزایی، و گستره نفوذ بین‌المللی وجود دارد. کارکرد دیپلماتیک این سازمان را می‌توان در چند سطح تحلیل نمود. در سطح درون‌منطقه‌ای، جام خلیج به عنوان فضایی برای تعامل کنترل‌شده میان کشورهای عضو عمل کرده و در مواقع تنش سیاسی، کانالی برای دیپلماسی غیررسمی و کاهش تنش‌ها فراهم آورده است. نمونه بارز این کارکرد را می‌توان در دوره بحران قطر (۲۰۱۷-۲۰۲۱) مشاهده کرد (AlSaeed, ۲۰۲۴) که علی‌رغم قطع روابط دیپلماتیک، تعاملات فوتبالی تا حدودی تداوم یافت و در نهایت به کانالی برای تنش‌زدایی تبدیل شد. در سطح بین‌المللی نیز، این سازمان به عنوان ابزاری برای ارتقای تصویر منطقه، نمایش توانمندی‌های میزبانی، و تقویت موقعیت کشورهای عضو در سازمان‌های بین‌المللی فوتبال عمل کرده است (Al Jazeera, ۲۰۲۱).

اتحادیه باشگاه‌های فوتبال خلیج فارس^۴ که در سال ۲۰۰۵ تأسیس گردید، سومین نهاد فراملی مهم در ساختار فوتبال منطقه محسوب می‌شود. این نهاد که متشکل از باشگاه‌های برتر کشورهای عضو شورا است، وظیفه برنامه‌ریزی و برگزاری مسابقات باشگاهی بین کشورهای عضو، هماهنگی در زمینه انتقال بازیکنان و مربیان، و تدوین استانداردهای مشترک برای حرفه‌سازی باشگاه‌ها را بر عهده دارد. ساختار سازمانی آن شامل مجمع عمومی متشکل از نمایندگان باشگاه‌های عضو، هیئت مدیره، و کمیته‌های تخصصی است. تحلیل کارکردی این اتحادیه نشان می‌دهد که برخلاف دو نهاد قبلی که بیشتر ماهیت بین‌دولتی دارند، اتحادیه باشگاه‌ها از ماهیتی ترکیبی برخوردار است و بخش خصوصی و نهادهای غیردولتی نیز در آن نقش فعالی ایفا

^۲ AGFF

^۳ GCO

^۴ GCCU

می‌کنند. این امر به انعطاف‌پذیری بیشتر و کاهش تأثیرپذیری از تنش‌های سیاسی کمک کرده است. به عنوان مثال، در دوره بحران قطر، فعالیت‌های این اتحادیه با اختلال کمتری مواجه شد و باشگاه‌های قطری و سایر کشورها همچنان در سطح محدودتری به تعاملات خود ادامه دادند. از منظر دیپلماتیک، این اتحادیه با فراهم آوردن زمینه تعاملات غیررسمی و مردم به مردم، به تقویت دیپلماسی عمومی و ایجاد پیوندهای فرهنگی-اجتماعی میان جوامع منطقه کمک کرده است. آکادمی فوتبال خلیج فارس^۵ که در سال ۲۰۱۰ تأسیس گردید، چهارمین نهاد فراملی مهم در ساختار فوتبال منطقه است. این آکادمی با هدف توسعه منابع انسانی، انتقال دانش فنی، و استانداردسازی آموزش‌های مرتبط با فوتبال در منطقه شکل گرفت. ساختار سازمانی آن شامل شورای علمی، گروه‌های آموزشی تخصصی (مربیگری، داوری، مدیریت ورزشی، پزشکی ورزشی) و واحدهای پشتیبانی است. آکادمی از طریق برگزاری دوره‌های آموزشی، کارگاه‌های تخصصی، همایش‌های علمی، و انتشار کتب و مجلات علمی، به ارتقای دانش و مهارت‌های فعالان فوتبال در منطقه کمک می‌کند. کارکرد دیپلماتیک این آکادمی در ایجاد شبکه‌های دانشی و تخصصی فرامرزی قابل تحلیل است. این نهاد با جذب اساتید و کارشناسان برجسته بین‌المللی و برقراری ارتباط با نهادهای علمی معتبر جهانی، به انتقال دانش و فناوری به منطقه کمک کرده است. همچنین، با تربیت نیروهای متخصص بومی، زمینه را برای خودکفایی منطقه در زمینه‌های فنی و مدیریتی فوتبال فراهم آورده است. از منظر دیپلماسی علمی، آکادمی با برگزاری کنفرانس‌ها و همایش‌های بین‌المللی، به ارتقای جایگاه منطقه در جامعه علمی ورزشی جهان کمک کرده است. (نجات، کوشکی، ۱۳۹۷)

صندوق توسعه فوتبال خلیج فارس^۶ که در سال ۲۰۱۲ تأسیس گردید، پنجمین نهاد فراملی کلیدی در ساختار فوتبال منطقه است. این صندوق با سرمایه اولیه ۵۰۰ میلیون دلار و مشارکت تمامی کشورهای عضو شورا (با سهم‌های متفاوت) شکل گرفت و هدف آن تأمین منابع مالی لازم برای اجرای پروژه‌های توسعه فوتبال در منطقه است. ساختار سازمانی آن شامل هیئت امنای (متشکل از وزرای ورزش کشورهای عضو)، هیئت مدیره، و کمیته‌های تخصصی (سرمایه‌گذاری، ارزیابی و نظارت، برنامه‌ریزی) است. کارکرد اصلی این صندوق، تخصیص منابع مالی به پروژه‌های زیرساختی، آموزشی، و فنی فوتبال در کشورهای عضو بر اساس اولویت‌های راهبردی تعیین‌شده است. علاوه بر این، صندوق در سال‌های اخیر فعالیت‌های خود را به حوزه سرمایه‌گذاری در باشگاه‌های اروپایی، شرکت‌های فناوری مرتبط با ورزش، و رویدادهای بین‌المللی نیز گسترش داده است. تحلیل عملکرد این صندوق نشان می‌دهد که علی‌رغم موفقیت‌های قابل توجه در زمینه توسعه زیرساخت‌ها، در زمینه سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی با چالش‌هایی از جمله فقدان استراتژی منسجم، رقابت‌های درون‌منطقه‌ای، و محدودیت‌های ناشی از نگرش‌های سیاسی مواجه بوده است. کارکرد دیپلماتیک این صندوق را می‌توان در قالب دیپلماسی اقتصادی تحلیل نمود. صندوق با سرمایه‌گذاری در باشگاه‌های اروپایی و مشارکت در رویدادهای بین‌المللی، به گسترش نفوذ اقتصادی منطقه در فوتبال جهانی کمک کرده است. همچنین، با حمایت مالی از پروژه‌های توسعه فوتبال در کشورهای در حال توسعه (به ویژه در آسیا و آفریقا)، به تقویت دیپلماسی جنوب-جنوب و گسترش حوزه نفوذ ژئوپلیتیک منطقه یاری رسانده است. (نجات، کوشکی، ۱۳۹۷)

جامی با عنوان مجعول خلیج عربی؛ الگویی از دیپلماسی ورزشی درون منطقه‌ای

جامی با عنوان مجعول خلیج عربی^۷ به عنوان کهن‌ترین و پرسابقه‌ترین تورنمنت فوتبالی منطقه خلیج همیشه فارس، نمونه‌ای بارز از کاربردی دیپلماسی ورزشی در بستر مناسبات درون منطقه‌ای محسوب می‌گردد. این جام که نخستین دوره آن در سال ۱۹۷۰ برگزار شد، در طول بیش از پنج دهه، فراتر از یک رویداد صرفاً ورزشی، به نهادی تأثیرگذار در معادلات سیاسی،

^۵ GFA

^۶ GFDF

^۷ Gulf Cup

فرهنگی و دیپلماتیک منطقه تبدیل شده است. بررسی تحلیلی این رویداد در چارچوب نظریه‌های دیپلماسی عمومی و ورزشی، درک عمیق‌تری از نقش آن در فرایندهای همگرایی منطقه‌ای و حل و فصل منازعات میان کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس فراهم می‌آورد. از منظر تئوریک، جام خلیج عربی را می‌توان در چارچوب مفهوم دیپلماسی ورزشی تحلیل کرد. دیپلماسی ورزشی به عنوان بخشی از دیپلماسی عمومی، شامل استفاده از ورزش به عنوان ابزاری برای دستیابی به اهداف سیاست خارجی، تأثیرگذاری بر افکار عمومی، و تسهیل ارتباطات میان جوامع و دولت‌هاست. در این چارچوب، این جام عرصه‌ای چندوجهی برای اعمال قدرت نرم، نمایش توانمندی‌ها، مدیریت تعارضات، و تقویت همبستگی منطقه‌ای فراهم آورده است. تحلیل تاریخی جام خلیج عربی نشان می‌دهد که این تورنمنت از ابتدا با اهداف فراورزشی و سیاسی شکل گرفت. در دهه ۱۹۷۰ و در بحبوحه تحولات ناشی از استقلال کشورهای منطقه، خروج بریتانیا، و شکل‌گیری هویت‌های ملی جدید، جام خلیج عربی به ابزاری برای تقویت همبستگی میان کشورهای منطقه تبدیل شد. این جام با ایجاد فضایی برای تعامل کنترل‌شده، به کاهش تنش‌ها و تعارضات مرزی که میراث دوران استعماری بود، کمک شایانی کرد. (Chaziza, Lutmar, ۲۰۲۵)

در دهه ۱۹۸۰ و همزمان با شکل‌گیری شورای همکاری خلیج فارس، این جام به یکی از نمادهای همگرایی منطقه‌ای تبدیل شد. در این دوره، با افزودن جنبه‌های نمادین و آیینی به مسابقات (مانند سرود مشترک، پرچم ویژه، و مراسم افتتاحیه و اختتامیه باشکوه)، تلاش گردید تا هویت مشترک خلیجی تقویت شود. تحلیل محتوای گفتگومانی مراسم افتتاحیه دوره‌های مختلف جام، نشان‌دهنده تأکید بر عناصر مشترک فرهنگی، تاریخی و دینی کشورهای منطقه و تلاش برای بازنمایی آنها به عنوان یک کلیت منسجم و همبسته است. در بُعد ساختاری، جام خلیج عربی در طول زمان از یک رویداد ساده ورزشی به مجموعه‌ای پیچیده و چندلایه از نهادها، قواعد، و رویه‌ها تکامل یافته است. سازمان جام به عنوان متولی اصلی برگزاری این مسابقات، دارای ساختاری فراملی و تخصصی است که شامل شورای عالی، کمیته اجرایی، و کمیته‌های تخصصی (فنی، داوران، انضباطی، رسانه، بازاریابی) می‌باشد. بر اساس اساسنامه این سازمان، ریاست شورای عالی به صورت دوره‌ای میان کشورهای عضو می‌چرخد که این امر نمادی از برابری و مشارکت همه اعضا در تصمیم‌گیری‌هاست. نظام حقوقی حاکم بر این مسابقات نیز در طول زمان تکامل یافته و مجموعه‌ای پیچیده از قواعد، مقررات، و رویه‌ها را شکل داده است. این نظام حقوقی نه تنها جنبه‌های فنی و ورزشی، بلکه موارد سیاسی و دیپلماتیک را نیز در بر می‌گیرد. به عنوان مثال، پروتکل‌های مربوط به میزبانی، مراسم افتتاحیه و اختتامیه، حضور مقامات عالی‌رتبه، و نحوه مواجهه با تنش‌های احتمالی، با دقت و حساسیت ویژه‌ای تدوین شده‌اند. (Khayat, ۲۰۲۵)

این جام دارای کارکردهای چندگانه دیپلماتیک است که می‌توان آنها را در چهار سطح بررسی کرد:

در سطح اول، این جام به عنوان مکانیسم ساخت اعتماد^۸ در مناسبات درون منطقه‌ای عمل می‌کند. بر اساس نظریه‌های حل منازعه، یکی از مهمترین موانع همکاری پایدار میان کشورها، فقدان اعتماد متقابل است. جام خلیج مجعول عربی با ایجاد فضایی برای تعامل مستمر، شفاف و قاعده‌مند، به تقویت اعتماد میان کشورهای منطقه کمک کرده است. این تعامل فراتر از مسابقات ورزشی، شامل همکاری در زمینه‌های مختلف از جمله امنیتی (تأمین امنیت رویداد)، اقتصادی (اسپانسرینگ و تأمین مالی)، و فرهنگی (برنامه‌های جنبی و مراسم فرهنگی) نیز می‌شود. تحلیل آماری الگوهای میزبانی جام نشان می‌دهد که توزیع میزبانی‌ها میان کشورهای عضو از الگویی نسبتاً متعادل پیروی کرده است. این امر به معنای به رسمیت شناختن برابری کشورها (صرف نظر از اندازه و قدرت اقتصادی) و تأکید بر مشارکت همه اعضا در پیشبرد اهداف مشترک است. همچنین، فرایند انتخاب میزبان که مبتنی بر اجماع و رایزنی‌های دیپلماتیک است، خود به عنوان تمرینی برای تصمیم‌گیری جمعی و حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات عمل می‌کند. در سطح دوم، این جام به عنوان کانال دیپلماسی غیررسمی^۹ در شرایط تنش

^۸ Confidence Building Mechanism

^۹ Track II Diplomacy

سیاسی میان کشورهای منطقه عمل کرده است. در مواردی که روابط رسمی دیپلماتیک دچار چالش شده، این مسابقات به عنوان فرصتی برای تداوم ارتباطات، کاهش تنش‌ها، و زمینه‌سازی برای مذاکرات رسمی مورد استفاده قرار گرفته است. مطالعه موردی بحران قطر (۲۰۱۷-۲۰۲۱) نمونه‌ای بارز از این کارکرد را نشان می‌دهد. علی‌رغم قطع روابط دیپلماتیک میان قطر و برخی کشورهای عضو شورا، بیست و چهارمین دوره جام خلیج عربی در سال ۲۰۱۹ با حضور تمامی کشورها برگزار شد که گامی مهم در جهت کاهش تنش‌ها و زمینه‌سازی برای توافق العلا در ژانویه ۲۰۲۱ محسوب می‌گردد. تحلیل دینامیک‌های حاکم بر این جام در دوران تنش‌های سیاسی نشان می‌دهد که ورزش به دلیل ماهیت به ظاهر غیرسیاسی و برخورداری از مقبولیت عمومی، می‌تواند به عنوان فضای حائل میان جوامع و دولت‌های متخاصم عمل کند. در این فضا، امکان گفتگوهای غیررسمی، تبادل پیام‌های دیپلماتیک، و تمرین همکاری در موضوعات غیرحساس فراهم می‌گردد که می‌تواند به تدریج به حوزه‌های حساس‌تر نیز تسری یابد.

در سطح سوم، جام با عنوان مجعول خلیج عربی به عنوان ابزاری برای دیپلماسی عمومی و تقویت قدرت نرم کشورهای منطقه عمل کرده است. هر دوره از این مسابقات، فرصتی برای کشور میزبان فراهم می‌آورد تا توانمندی‌های خود در زمینه‌های مختلف را به نمایش بگذارد. تحلیل محتوای پوشش‌های رسانه‌ای جام نشان می‌دهد که میزبان‌ها از این فرصت برای بازنمایی مثبت از فرهنگ، پیشرفت‌های اقتصادی، و دستاوردهای اجتماعی خود استفاده می‌کنند. به عنوان مثال، در دوره‌های اخیر، تأکید ویژه‌ای بر نمایش پیشرفت‌های کشورهای میزبان در زمینه‌های فناوری، معماری مدرن، صنعت توریسم، و اصلاحات اجتماعی وجود داشته است. مخاطبان دیپلماسی عمومی جام خلیج عربی را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: مخاطبان داخلی (شهروندان کشورهای عضو)، مخاطبان منطقه‌ای (جهان عرب و خاورمیانه)، و مخاطبان بین‌المللی. برای مخاطبان داخلی، جام فرصتی برای تقویت غرور ملی، همبستگی اجتماعی، و مشروعیت‌بخشی به نظام‌های سیاسی فراهم می‌آورد. برای مخاطبان منطقه‌ای، نمایشی از همبستگی، قدرت و انسجام کشورهای خلیج فارس ارائه می‌دهد. برای مخاطبان بین‌المللی نیز، تصویری متفاوت از کلیشه‌های رایج در مورد منطقه (نفت، تروریسم، محافظه‌کاری افراطی) ارائه می‌نماید و بر جنبه‌های مدرن، پویا و فرهنگی آن تأکید می‌کند. در سطح چهارم، جام خلیج عربی به عنوان آزمایشگاهی برای تجربه همکاری‌های پیشرفته‌تر در سایر حوزه‌ها عمل کرده است. موفقیت در برگزاری منظم و مشارکتی این رویداد، اعتماد به نفس و تجربه لازم برای همکاری در حوزه‌های حساس‌تر را فراهم آورده است. تحلیل فرایندی نشان می‌دهد که بسیاری از مکانیسم‌های همکاری که ابتدا در حوزه فوتبال تجربه شده‌اند (مانند نظام تصمیم‌گیری مشترک، تأمین مالی مشارکتی، و مدیریت اختلافات)، بعداً به سایر حوزه‌ها نیز تسری یافته‌اند. از منظر اقتصاد سیاسی، جام خلیج عربی در دهه‌های اخیر به تدریج از یک رویداد صرفاً سیاسی-فرهنگی به یک محصول اقتصادی نیز تبدیل شده است. (Davangeri, ۲۰۲۵)

نتیجه گیری

فوتبال در دیپلماسی هوشمند کشورهای خلیج فارس جایگاه محوری دارد و به عنوان ابزاری برای قدرت نرم عمل می‌کند. این ورزش با میزبانی رویدادهایی مانند جام جهانی ۲۰۲۲ قطر، به کاهش تنش‌های منطقه‌ای کمک کرده و نفوذ اقتصادی و فرهنگی را افزایش می‌دهد. در عربستان و قطر، سرمایه‌گذاری در باشگاه‌های اروپایی مانند نیوکاسل و پاری سن ژرمن، تصویر مدرنی از این کشورها می‌سازد. براساس نظریه پیچیدگی، فوتبال الگوهای غیرخطی ایجاد می‌کند که منجر به همگرایی منطقه‌ای می‌شود. آشوب در سیستم‌های دیپلماتیک نشان می‌دهد که تغییرات کوچک مانند یک رویداد ورزشی، تأثیرات بزرگی بر نظم منطقه‌ای دارد. در نهایت، فوتبال دیپلماسی هوشمند را از حالت سنتی به رویکردی پویا و چندبعدی تبدیل کرده است. نظریه پیچیدگی، دیپلماسی را به عنوان سیستمی تطبیقی و غیرخطی توصیف می‌کند که در آن تعاملات بازیگران مختلف به نتایج نوظهور منجر می‌شود. نظریه آشوب با تأکید بر اثر پروانه‌ای، نشان می‌دهد که تغییرات کوچک مانند یک

رویداد فوتبالی می‌توانند تأثیرات عمیقی بر نظم منطقه‌ای داشته باشند. مفهوم قدرت هوشمند، دیپلماسی را ترکیبی از قدرت سخت و نرم می‌بیند که فوتبال را به ابزاری برای نفوذ فرهنگی تبدیل می‌کند. دیپلماسی عمومی بر نقش فوتبال در ایجاد ارتباط میان ملت‌ها تأکید دارد. نظریه سیستم‌های پیچیده، تعاملات غیرقابل پیش‌بینی منطقه‌ای را تحلیل می‌کند. مفهوم همگرایی منطقه‌ای، همکاری‌های مبتنی بر منافع مشترک را برجسته می‌سازد. قدرت نرم، فوتبال را ابزاری برای جذابیت فرهنگی می‌داند. نظریه شبکه، روابط دیپلماتیک را به صورت شبکه‌های به هم پیوسته توصیف می‌کند. این مبانی، جایگاه فوتبال را به عنوان عاملی پویا در دیپلماسی هوشمند تبیین می‌کنند. در نهایت، این چارچوب‌ها دیپلماسی را چندبعدی و انعطاف‌پذیر نشان می‌دهند. یافته‌های پژوهش با پژوهش هدر دیکتر در سال ۱۳۹۸ با عنوان دیپلماسی فوتبال همسو است. این پژوهش با بررسی روابط بین‌الملل و فوتبال از ۱۹۱۴، نشان می‌دهد که فوتبال ابزاری برای دیپلماسی است و جایگاه آن در قدرت نرم کشورهای خلیج فارس را تقویت می‌کند. نسبت دیپلماسی با فوتبال در الگوهای هوشمند به عنوان یک رابطه هم‌افزا است که فوتبال را به ابزاری برای دیپلماسی عمومی تبدیل می‌کند. در خلیج فارس، الگوهای سنتی دیپلماسی با فوتبال ادغام شده و به قدرت نرم کمک می‌کند. میزبانی رویدادها مانند جام خلیج عربی، مذاکرات غیررسمی را تسهیل می‌کند. براساس پیچیدگی، تعاملات فوتبال غیرخطی هستند و به نتایج نوظهور منجر می‌شوند. آشوب نشان می‌دهد که یک مسابقه می‌تواند زنجیره‌ای از تغییرات دیپلماتیک ایجاد کند. در نهایت، این نسبت دیپلماسی را از حالت رسمی به رویکردی فرهنگی و مردمی تغییر می‌دهد. نظریه پیچیدگی، نسبت دیپلماسی و فوتبال را به عنوان تعاملات غیرخطی می‌بیند که به الگوهای نوظهور منجر می‌شود. نظریه آشوب، با تأکید بر حساسیت به شرایط اولیه، نشان می‌دهد که رویدادهای فوتبالی می‌توانند زنجیره‌های دیپلماتیک ایجاد کنند. مفهوم قدرت هوشمند، فوتبال را بخشی از الگوهای ترکیبی دیپلماسی می‌داند. دیپلماسی عمومی، بر نقش فرهنگی و مردمی فوتبال در تقویت روابط تأکید دارد. نظریه سیستم‌های تطبیقی، الگوهای دیپلماسی را انعطاف‌پذیر و پاسخگو به تغییرات می‌بیند. اثر پروانه‌ای، تغییرات کوچک فوتبالی را به نتایج بزرگ دیپلماتیک پیوند می‌دهد. مفهوم وابستگی متقابل، الگوهای دیپلماسی را همگرا می‌سازد. قدرت نرم، جذابیت فرهنگی فوتبال را کلیدی می‌داند. نظریه شبکه، تعاملات دیپلماسی و فوتبال را به صورت شبکه‌ای توصیف می‌کند. این مبانی، نسبت دیپلماسی و فوتبال را پویا و چندلایه نشان می‌دهند. یافته‌های پژوهش با پژوهش استورات موری در سال ۱۳۹۸ با عنوان دیپلماسی ورزشی همسو است. این پژوهش، الگوهای نوین دیپلماسی ورزشی را بررسی می‌کند و نسبت دیپلماسی با فوتبال را به عنوان ابزاری برای قدرت نرم تبیین می‌نماید.

دیپلماسی در کشورهای خلیج فارس با الگوهای هوشمند تبیین می‌شود که بر ترکیبی از قدرت سخت و نرم تمرکز دارد. قطر با میزبانی جام جهانی، عربستان با سرمایه‌گذاری در لیگ داخلی و امارات با برندسازی ورزشی، الگوهای متمایزی ایجاد کرده‌اند. پیچیدگی نشان می‌دهد که این الگوها سیستم‌های تطبیقی هستند که به تغییرات پاسخ می‌دهند. آشوب تأکید می‌کند که نقاط بحرانی مانند بحران قطر ۲۰۱۷، الگوها را دگرگون می‌کند. این تبیین دیپلماسی را به سمت همگرایی منطقه‌ای سوق می‌دهد. در نهایت، الگوها بر پایه فوتبال، دیپلماسی را پویا و انعطاف‌پذیر می‌کنند. نظریه پیچیدگی، الگوهای دیپلماسی در خلیج فارس را به عنوان سیستم‌های تطبیقی و غیرخطی توصیف می‌کند که به تغییرات محیطی پاسخ می‌دهند. نظریه آشوب، نقاط بحرانی را برجسته می‌کند که الگوهای دیپلماتیک را دگرگون می‌سازد. مفهوم قدرت هوشمند، الگوها را ترکیبی از قدرت سخت و نرم می‌بیند. دیپلماسی عمومی، بر نقش فرهنگی در تبیین الگوها تأکید دارد. نظریه سیستم‌های تطبیقی، انعطاف‌پذیری الگوها را نشان می‌دهد. اثر پروانه‌ای، تغییرات کوچک را به تحولات بزرگ پیوند می‌دهد. مفهوم وابستگی متقابل، الگوهای دیپلماسی را به سمت همگرایی سوق می‌دهد. قدرت نرم، جذابیت فرهنگی را در الگوها کلیدی می‌داند. نظریه شبکه، الگوها را به صورت شبکه‌های به هم پیوسته توصیف می‌کند. این مبانی، الگوهای دیپلماسی را چندبعدی و پویا نشان می‌دهند. یافته‌های پژوهش با پژوهش رئیس‌سادات در سال ۲۰۲۰ با عنوان ژئوپلیتیک ورزش و دیپلماسی روابط همسایگی در جام جهانی ۲۰۲۲ قطر همسو است. این پژوهش، الگوهای دیپلماسی در خلیج فارس را با تمرکز بر فوتبال تبیین می‌کند. رابطه فوتبال و دیپلماسی در خلیج فارس چندسطحی است و به عنوان پلی برای کاهش تنش عمل می‌کند. فوتبال در قطر و

عربستان روابط منطقه‌ای را تقویت کرده و در امارات به برندسازی کمک می‌کند. پیچیدگی این رابطه را به عنوان شبکه‌ای از تعاملات غیرخطی نشان می‌دهد. آشوب بیان می‌کند که رویدادهای ورزشی مانند جام جهانی، تأثیرات غیرقابل پیش‌بینی دارند. این رابطه قدرت نرم را افزایش می‌دهد. در نهایت، فوتبال دیپلماسی را از حالت رسمی به رویکردی فرهنگی تبدیل کرده است. نظریه پیچیدگی، رابطه فوتبال و دیپلماسی را به عنوان سیستمی چندسطحی و غیرخطی می‌بیند که تعاملات نوظهور ایجاد می‌کند. نظریه آشوب، با اثر پروانه‌ای، نشان می‌دهد که رویدادهای فوتبالی تأثیرات غیرقابل پیش‌بینی دارند. مفهوم قدرت هوشمند، این رابطه را ترکیبی از قدرت نرم و سخت می‌داند. دیپلماسی عمومی، بر نقش فرهنگی فوتبال در تقویت روابط تأکید دارد. نظریه سیستم‌های تطبیقی، رابطه را انعطاف‌پذیر می‌بیند. اثر پروانه‌ای، تغییرات کوچک فوتبالی را به نتایج دیپلماتیک بزرگ پیوند می‌دهد. مفهوم وابستگی متقابل، رابطه را همگرا می‌سازد. قدرت نرم، جذابیت فرهنگی فوتبال را کلیدی می‌داند. نظریه شبکه، این رابطه را به صورت شبکه‌های به‌هم‌پیوسته توصیف می‌کند. این مبانی، رابطه را پویا و چندلایه نشان می‌دهند.

منابع و مأخذ

- آقابخش، علی، و افشاری راد، مینو، (۱۳۸۷)، «فرهنگ علوم سیاسی»، تهران، انتشارات چاپار.
- بیژنی، مریم (۱۳۸۴)، «دیپلماسی در گذر زمان»، مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۲۱ و ۲۲۲ (بهمن و اسفند).
- بیلیس، جان و اسمیت، استیو، (۱۳۸۸)، «روابط بین الملل در عصر نوین: جهانی شدن سیاست»، انتشارات، تهران مؤسسه ابرار معاصر تهران.
- ربیع، حسین (۱۳۹۳). «تبیین شاخص‌های ژئوپلیتیک قدرت هوشمند ایران در راستای تحولات جدید غرب آسیا»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال چهارم، شماره سوم.
- قاسمی، فرهاد، (۱۳۸۶). «دیپلماسی و روابط بین الملل»، تهران، نشر: میزان.
- قاسمی، فرهاد؛ (۱۴۰۲). «اصول روابط بین الملل»؛ تهران: نشر میزان.
- موسوی زارع، سیدجواد، (۱۴۰۰)، «استراتژی قدرت هوشمند»، رویکرد جدید رهبران امارات متحده عربی، سایت مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- نجابت، رضا، کوشکی، محمد صادق، (۱۳۹۷)، «مؤلفه‌های موثر بر سیاست خارجی عربستان در قبال ایران از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۷»، مجله پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی شماره ۳۴ رتبه: A (۲۳ صفحه - از ۲۶۶ تا ۲۸۸).
- ولف، چارلز و روزن برایان. (۱۳۸۴)، «دیپلماسی عمومی: بوسه مرگ»، ترجمه گل محمدی علی، ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر، ۴ (۳۱ و ۳۲).
- هادیان، ناصر، و واحدی، افسانه، (۱۳۸۸)، «جایگاه مفهومی دیپلماسی عمومی»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، احدی، افسانه، سال اول، شماره ۳ ISC (۳۴ صفحه - از ۸۵ تا ۱۱۸).
- Al Jazeera. (۲۰۲۱) 'Saudi Arabia set to lift ban on Qatar's beIN Sports network'. Al Jazeera. Retrieved October ۱۴, ۲۰۲۱, from <https://www.aljazeera.com/news/۲۰۲۱/۱۰/۶/qatars-bein-sports-says-saudi-arabia-to-lift-ban-on-channels>.
- Al Jazeera. (۲۰۲۱). 'Qatar FM on GCC blockade, Iran and engaging with the Taliban'. Al Jazeera. Retrieved October ۱۴, ۲۰۲۱, from <https://www.aljazeera.com/news/۲۰۲۱/۱۰/۶/qatars-bein-sports-says-saudi-arabia-to-lift-ban-on-channels>.
- Al-Dosari, N. (۲۰۲۱). Sport and international relations: Qatari soft power and foreign policy making. *Tajseer Journal*, 3(۲).
- Ali, I. A., & Ghanim Nimr, A. (۲۰۲۵). Exploring Sport's Role in Mitigating Conflicts Gulf Cup as a Case Study. *The International Journal of the History of Sport*, ۱-۲۰.
- Al-Malki, F. K., Safranchuk, I. A., & Chernov, D. N. (۲۰۲۳). Actorness of small power: the case of Qatar. *Journal of Globalization Studies*, ۱۴(۲), ۱۱۹-۱۲۸.

- AlSaeed, N. (۲۰۲۴). Sports Diplomacy in Arab Countries: Sports as Soft Power in Foreign Policy. *Journal of Ecohumanism*, 3(۷), ۳۱۴۵-۳۱۵۸.
- Amnesty International. (۲۰۲۲) 'Qatar: Global survey shows overwhelming demand for FIFA to compensate World Cup migrant workers'. Amnesty International. Retrieved September ۲۱.
- Bianco, C., & Sons, S. (۲۰۲۳). More than a game: Football and soft power in the Gulf. The international spectator, ۵۸(۲), ۹۲-۱۰۶.
- Callaghan, L. (۲۰۲۱). 'Qatar ۲۰۲۲: Dying for the World Cup'. The Sunday Times. Retrieved November ۱۶.
- Chadwick, S., Widdop, P., & Goldman, M. (۲۰۲۱). The geopolitical economy of sport. In *Policy Forum* (Vol. ۱۳, No. ۱).
- Chakraborty, A. (۲۰۲۲). 'How a great English city sold itself to Abu Dhabi's elite – and not even for a good price'. The Guardian. Retrieved September ۱۹.
- Chaziza, M., & Lutmar, C. (۲۰۲۵). Saudi Arabia's Niche Diplomacy: A Middle Power's Strategy for Global Influence. *World*, 6(۲), ۶۵.
- Davangeri, A. (۲۰۲۵). Middle East Sports Investment: Finance, Soft Power and the Reshaping of Global Sport. *Soft Power and the Reshaping of Global Sport (August 19, 2025)*.
- Delgado, M. C. (۲۰۲۴). El Mundial de Fútbol de Qatar ۲۰۲۲ como máximo exponente del sportswashing en el Golfo Pérsico. Análisis comparativo de Arabia Saudí, EAU y Qatar.
- Khayat, D. (۲۰۲۵). Goal-Setting Geopolitics: How the Gulf Rewrites the Rules with FIFA World Cup Bids.
- Lee, J. W. (۲۰۲۴). The Geopolitical Economy of Sport: Power, Politics, Money, and the State. *International Journal of Sport Communication*, 17(۴), ۴۸۵-۴۸۶.
- Zare, R., Shariati Feizabadi, M., & Delgado, F. (۲۰۲۳). Regional Sport Governance in West Asia.